

بررسی تطبیقی روایات حضرت مهدی (عج)

در صحاح سته و منابع شیعه*

غلام محمد فخرالدین**

چکیده

عقیده مهدویت جزء مسلمات مذاهب اسلامی است و اختلاف فقط در مصداق آن می‌باشد. اهل سنت در مورد روایات خلفای اثناعشر اقوال متعددی دارند، لیکن با بررسی روایات فریقین و اقوال آنها به این واقعیت می‌رسیم که مراد روایات از خلفای اثناعشر، ائمه اثناعشر شیعه می‌باشد. در بعضی روایات اهل سنت آمده که اسم پدر حضرت مهدی همان اسم پدر حضرت رسول اکرم ﷺ است، اما بعد از بررسی روایات فریقین به این نتیجه می‌رسیم که اسم حضرت مهدی همان اسم پیامبر ﷺ و پدر ایشان امام حسن عسکری ﷺ است و او از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام و از فرزندان امام حسین ﷺ می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: امام مهدی (عج)، صحاح سته، شیعه، اهل سنت، خلفای اثناعشر، امام حسن عسکری ﷺ.

تاریخ تأیید: ۸۵/۰۷/۲۳

* تاریخ دریافت: ۸۵/۰۶/۱۴

** دانش‌پژوه دوره دکتری رشته تفسیر تطبیقی، مدرسه عالی امام خمینی رشت، قم.

عقیده مهدویت نزد فریقین

عقیده به مهدی موعود یکی از مسلمات مذاهب اسلامی است. علمای فرق مختلف اهل سنت، احادیث مهدویت را متواتر دانسته‌اند. ابن حجر هیثمی مکی، احمد ابوالسرود الصباح الحنفی، شیخ محمد الخطابی المالکی، و شیخ یحیی بن محمد الحنفی، این چهار تن، از علمای مذاهب اربعه اهل سنت، احادیث مهدویت را مسلم دانسته‌اند.^۱

اما نزد شیعه عقیده مهدویت جزو اصول مذهب است. علامه حسن زاده می‌فرماید: اگر کسی در خصوص شخص حضرت مهدی موعود علیه السلام اندک تتبعی در جوامع روایی فریقین و کتب سیر و تاریخ آنها بنماید، حقیقت به وی مسلم خواهد شد که ایمان به مهدی موعود و ایقان به ظهور او از بدو اسلام مرکوز اذهان بوده است.^۲

اگر ما مصادر حدیثی، تاریخی، عقیدتی و تفسیری اهل سنت و شیعه را بررسی کنیم، این حقیقت را در می‌یابیم که نخستین کسی که درباره عقیده مهدویت و درباره اوصاف او سخن گفت خود رسول اکرم بود. خود رسول اکرم اولین مروج این عقیده بود.^۳ اگر چه در مصناق مهدی موعود اختلاف وجود دارد، لیکن اصل قضیه مهدویت یکی از مسلمات فریقین است و از صدر اسلام تا امروز احدی از مسلمین منکر اصل عقیده مهدویت نشده است.^۴

طهرانی

در آثار طرفداران مکتب خلافت، ظهور مهدی موعود یکی از نخستین و نامدارترین علامات رستاخیز بزرگ به‌شمار می‌رود. از این رو در مصنفات دانشمندان اهل سنت، روایات و مباحث مهدویت بیشتر به دنبال گفت‌وگو از «شرایط الساعة» نقل و مطرح می‌شود.^۵

شهید مطهری فرموده است: اگر می‌خواهید بفهمید که مسئله مهدویت منحصر به شیعه نیست، ببینید آیا مدعیان مهدویت در میان شیعه زیاد بودند و در میان اهل سنت نبودند. می‌بینید مدعیان مهدویت در میان اهل تسنن زیاد بودند.^۶

طبق تحقیقات بعضی از دانشمندان، ذکر حضرت مهدی علیه السلام در بیش از هفتاد کتاب اهل سنت آمده است.^۷ خلاصه مطلب این است که عقیده مهدویت در میان اهل سنت یک حقیقت غیر قابل انکار و تردید است. علامه حسن زاده آملی در این باره گفته است: امامیه را در این سرّ الهی (حضرت مهدی علیه السلام) همان صحاح و سنن اهل سنت حجت بالغه است.^۸

سال ششم - شماره ۲۲ - تابستان ۱۳۸۶

۱۱۶

فصل دوم: واژه‌شناسی

۱. کلمه مهدی در لغت قدیم

کلمه «مهدی» از جهت صرفی اسم مفعول ثلاثی مجرد از ریشه ناقص (معتل اللام) «هدی یهدی و هدایه» می‌باشد. از آنجا که در لغت‌نامه‌های زبان عربی در سده‌های نخستین

اسلامی، واژه مهدی به‌طور ممتاز مستقل یادآوری نشده، بلکه همان ریشه اصلی را معنا کرده‌اند، درباره این واژه سخن بسیار زیاد است، لیکن قول احمدبن فارس جامع تمام اقوال است:
هدی.. اصلان احدهما التقدم للارشاد و للاخر بعنة لطف فالاول قولهم هدينه الطريق هداية اي لتقدمته لارشده و لاصل لاخر الهدية ما اهديت من لطف الى ذی صورة.^۱

طبق این سخن معنای این واژه در دو مطلب خلاصه می‌شود: الف) پیش افتادن برای نشان دادن راه درست و روشن ساختن مسیر صحیح. ب) دادن و بخشیدن هر نوع تحفه، پیش‌کش، قربانی یا تقدیمی.

۲. واژه مهدی در لغت جدید

در لغت‌نامه‌هایی که در قرون میانه یا اخیر، ویژه کلمات مشکله آثار و اخبار فراهم گردیده، کلمه مهدی را به‌عنوان یک اشتقاق در شکل مستقل مطرح نموده و معنای عام لغوی آن را از شاخه نخستین دانسته‌اند و برای این واژه در متون دینی معنای خاص اصطلاحی برشمرده‌اند. در این زمینه نمونه‌ای از دو کتب لغوی فریقین آورده می‌شود.
ابن‌اثیر گفته است:

المهدی الذی قد هداه الله الى الحق و قد استعمل في الاسماء حتى صارت كالاسماء العامة و به سمی المهدی الذی بشر به النبی انه یجی فی آخر الزمان.^{۱۰}

فخر الدین طریحی گفته است:

المهدی من هداه الله الى الحق و المهدی اسم للقائم من آل محمد عليه السلام الذی بشر بمجيئه فی آخر الزمان...^{۱۱}

طبق این دو منبع، معنای مهدی در دو نکته خلاصه می‌شود: الف) به معنای خاص لغوی، یعنی هدایت شده الهی به‌سوی حق. ب) در شکل اسم علم با مصداق معنای اصطلاحی به‌عنوان موعود منتظر اسلام.

۳. واژه مهدی در قرآن

اگر چه قریب هفتاد شکل از مشتقات و ریشه لغوی «هدی» در قرآن به‌کار رفته که در مجموع ۳۱۶ مورد می‌شود،^{۱۲} اما واژه مهدی در میان آنها نیست. کلمه «مهدتی» که معنای بسیار نزدیک با مهدی دارد، به شکل مفرد چهار بار و به صورت جمع هفت بار در قرآن آمده است.^{۱۳} در سه مورد از این آیات، به مفهوم هدایت شده الهی درباره واژه مهدی تصریح شده است: «من یهد الله فهو المهدی»؛^{۱۴} «من یهد الله فهو المهدی»؛^{۱۵} «من یهد الله فهو المهدی».^{۱۶}

۴. واژه مهدی در حدیث

ما درباره این واژه به سه دسته روایات بر می‌خوریم. برای نمونه از هر سه دسته به نقل یک روایت اکتفا می‌شود.

دسته اول: این دسته بیشترین مورد را در بر می‌گیرد. این روایات کلمه مزبور را در مصداق خاص یعنی موعود منتظر اسلام استعمال کرده است. مثلاً این روایت که مورد قبول فریقین است: «بشرکم بالمهدی یبعث علی اختلاف من الناس و زلزال یملأ الارض قسماً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً»^{۱۷}

دسته دوم: الف) نمونه‌ای از روایت شیعه این است: «...اوصیای الی یوم القیامة کلهم هارون مهدیون و اول اوصیای بعدی اخی علی علیه السلام ثم حسن علیه السلام ثم حسین علیه السلام ثم...»^{۱۸} در اینجا مهدی به معنای هدایت‌شده و هدایتگر آمده است.

ب) نمونه‌ای از روایت اهل سنت این است: «فعلیکم بسنتی و سنة الخلفا الراشدین المهدیین»^{۱۹} در اینجا هم مهدی به معنای هدایت‌شده آمده است.

دسته سوم: در این دسته مهدی به معنای عام لغوی، یعنی راهنمایی شده و هدایت یافته است. این روایت از آن جمله است: «المهدی من اهتدیت»^{۲۰}

طهری

روایات

امامت حضرت مهدی علیه السلام

بعضی از کتب، روایات خلفای اثناعشر را از صحاح سته نقل کرده‌اند. این روایات بر امامت ائمه اثناعشر دلالت می‌کنند. از این جهت که حضرت مهدی علیه السلام یکی از ائمه اثناعشر است، این روایات ضمناً امامت حضرت مهدی علیه السلام را هم اثبات می‌کنند.

۱. روایات اهل سنت

نخست به بررسی روایات اهل سنت می‌پردازیم. در یکی از این روایات آمده است:

حدثنی محمد بن المنفی، حدثنا غندر، حدثنا شعبه، عن عبدالمملک، سمعت جابر بن سمره قال: سمعت النبی ﷺ یقول: یكون بعدی اثناعشر امیراً فقال کلمة لم اسمها فقال ابی: انه یقول کلهم من قریش^{۲۱}

...جابر می‌گوید: من از رسول خدا شنیدم که می‌فرماید: بعد از من دوازده خلیفه (جانشین) خواهند بود. جابر می‌گوید بعد از آن رسول خدا سخنی گفت که من آن را متوجه نشدم. پدرم به من گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: همه آنها از قریش‌اند.

دیگر ائمه صحاح هم همین روایت را با همین مضمون، با اندک تفاوت لفظی، در کتب خود نقل نمودند.^{۲۲}

الف) اعتبار و جایگاه روایات مذکور

دانشمندان، محدثین و رجالین اهل سنت، روایات خلفای و اثنا عشر را مقطوع الصدور، مسلم، معتبر و عالی السند می دانند و درباره صحت این روایات تردید ندارند.^{۲۳}

ب) آرا و اقوال دانشمندان اهل سنت در تعیین مصداق این روایات

آرا و انظار دانشمندان اهل سنت درباره تعیین مصداق روایات اثنا عشر و تفسیر احادیث مذکور، در نکات ذیل خلاصه می شود.

۱. روایات خلفای اثنا عشر ناظر به فتنه هایی است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق می افتد و به علت تعدد خلفا امت اسلامی دچار اختلاف می شود و مردم به خلافت دوازده نفر متفرق می شوند.^{۲۴}

۲. این خلفای دوازده گانه در یک زمان خواهند آمد و باعث اختلاف و تفرقه امت هم نمی شوند.^{۲۵}

۳. الفاظ و عبارات روایات مختلف است. لذا از روایات مذکور مراد معینی حاصل نمی شود.^{۲۶}

۴. مراد رسول اکرم صلی الله علیه و آله از این روایات، خبر دادن از خلافت بعد از خود و اصحاب خود است.^{۲۷}

۵. احادیث مذکور بر خلافت خلفای بعد از مهدی موعود دلالت دارند.^{۲۸}

۶. روایات ناظر بر خلافت خلفای بنی امیه البته قبل از تزلزل حکومت آنها به دست عباسیان، است.^{۲۹}

۷. مراد از احادیث مذکور تمام خلفای برحق اسلامی اند.^{۳۰}

۸. منظور و مراد روایات مذکور خلفای عادل است.^{۳۱}

۹. مراد روایات خلفایی هستند که بعد از خلافت علوین ظاهر می شوند.^{۳۲}

۱۰. مراد روای از خلفای اثنا عشر، ابوبکر صدیق تا عمر بن عبدالعزیز است.^{۳۳}

۱۱. مراد روایات مذکور خلفای اربعه و بعضی امویان غیر از یزید است.^{۳۴}

۱۲. مراد روایات از خلفای اثنا عشر، خلفای اربعه و بعضی از خلفای امویان است و یزید یکی از آنهاست.^{۳۵}

۱۳. مراد از این روایات خلفای اربعه است و حال بقیه نامشخص است.^{۳۶}

۱۴. اگر روایات ناظر به خلافت باطنی باشند، خلفای اربعه و عمر بن عبدالعزیز را شامل می‌شوند و اگر ناظر به خلافت ظاهری باشند، بعضی از خلفای امویان و عباسیان را هم شامل‌اند.^{۳۷}

۱۵. آنچه مسلم است این است که منظور روایات ائمه اثنا عشر شیعی نیست.^{۳۸} تفصیل این اقوال و احتمالات در کتب مختلف اهل سنت وجود دارد.^{۳۹}

نقد و بررسی اقوال

الف) نقد عام

نقد عام متوجه تمام اقوال مذکور است و بر تمام اقوال و احتمالات مزبور وارد می‌باشد.

۱. تعیین خلفای پیامبر ﷺ از طریق نص و من جانب‌الله است نه از طریق رأی و اجماع، چون در بعضی از روایات خلفای اثنا عشر را به نقبای بنی اسرائیل تشبیه کرده‌اند و نقبای بنی اسرائیل از طریق نص تعیین شده‌اند، همان‌گونه که خداوند فرموده است:

«و لقد اخذنا ميثاق بني اسرائيل و بعثنا منهم اثنا عشر نقيبا»^{۴۰} «و من قوم موسى امة يهدون بالحق و به يهدون و قطعناهم اثنا عشر اسباطاً»^{۴۱} پس معلوم می‌شود که مردم در انتخاب خلیفه الهی نقشی ندارند و این احتمالات مذکور ارزشی ندارد.^{۴۲}

۲. درباره مراد روایات خلفای اثنا عشر و در تعیین مصداق خلفای اثنا عشر، دانشمندان احتمالات متفاوت بیان نموده‌اند. حتی اقوال آنها چنان مضطرب است که هرکسی چیزی به ذهنش رسیده به‌عنوان مصداق روایات بیان نموده و این بیش‌از پانزده احتمال است. اینکه اقوال مذکور نیز نتوانسته‌اند مصداق مسلم و متفق‌علیه را تعیین کنند، به علت بی‌توجهی آنها به بعضی از روایات است. اگر آنها به روایات دیگر هم توجه می‌کردند، این قدر حیرت و اضطراب در تعیین خلفای اثنا عشر نداشتند. چون بعضی از روایات صحیح و عالی‌السند که در متون آنها آمده خلفای رسول اکرم ﷺ را تعیین نموده‌اند.^{۴۳}

۳. بعد از خلفای اربعه خلافت به پادشاهی تبدیل شده است و اطلاق خلیفه بر آنها صحیح نمی‌باشد.^{۴۴}

۴. دلیل اکثر دانشمندان اهل سنت اجماع است، لیکن اجماع حقیقی برای هیچ کس غیر از علی عليه السلام حاصل نشده است.

۵. اقوال دانشمندان اهل سنت با یکدیگر توافق ندارد و لذا قابل استناد و عمل نمی‌باشد.

۶. تمام احتمالات مذکور اجتهاد در مقابل نص است، چون مسئله خلافت و اثبات و تعیین آن متوقف بر نص است. خداوند تعیین امامت را حق خود قرار داده است، همان‌طور که فرموده

طهری

است: «... وجعلنا أئمة يهدون بأمرنا»^{۴۵} «... انا جعلك للناس اماما»^{۴۶} پس معلوم می‌شود خلافت امامت انتصابی است نه انتخابی و لذا احتمالات مذکور درباره تعیین خلافت اجتهاد در مقابل نص است.

۷. این اقوال با بعضی از احادیث اهل سنت تعارض دارند، چون در بعضی از روایات آنها آمده که رسول خدا فرموده است: خلافت بعد از من سی سال است. لیکن آنها در این اقوال خلافت بیش از سی سال را اثبات کرده‌اند.^{۴۷}

۸. طبق این اقوال و احتمالات بین خلفا فاصله واقع می‌شود، لیکن این فاصله نباید واقع شود، چون فاصله واقع شدن بین حجت‌های الهی به معنای این است که در بعضی از ادیان حجت خدا نبوده و این باعث نابودی اهل زمین است: «لا تخلوا الارض من خليفة»^{۴۸}

دانشمندان اهل سنت هم گفته‌اند اهل بیت علیهم‌السلام امان برای اهل زمین‌اند. آنان حدیث امان را نقل کرده و گفته‌اند امان اهل زمین متوقف بر وجود اهل بیت علیهم‌السلام است و اگر زمین در یک زمان از وجود آنها خالی شود در امان نخواهد بود.^{۴۹} احمد بن حنبل می‌گوید: «همانا خداوند زمین را به خاطر پیامبر صلی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم خلق کرد و دوام آن را به دوام اهل بیت علیهم‌السلام عترتش قرار داد»^{۵۰}

۹. بین این اقوال قدر متیقنی وجود ندارد، چون دیدیم بین این پانزده احتمال یک قول و احتمال قدر مسلم و اتفاقی بین همه دانشمندان نیست. وقتی اصحاب از رسول خدا درباره خلفا سوال می‌کردند، تصور ایشان خلفای منصوص من الله بوده است نه هر حاکم. رسول خدا صلی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم نیز در جواب می‌فرمود: خلفای من به تعداد نقبای بنی اسرائیل است.^{۵۱}

ب) نقد خاص

این نقد متوجه به یکایک اقوال و احتمالات مذکور است. اکنون به ترتیب اقوال را بررسی می‌کنیم و پاسخ می‌دهیم.

۱. احتمال اول باطل است، چون روایات خلفای اثناعشر در مدح خلفا آمده‌اند. اگر این روایات طبق قول اول ناظر به فتنه‌های آخرالزمان باشد، برای مدح نیست، بلکه باید برای ذم باشد و این با محتوای حدیث سازگاری ندارد. همچنین اگر خلفا اثناعشر باعث فتنه باشند، حدیث «تجتمع علیه الأمة» بی‌معنا می‌ماند.^{۵۲}

۲. در احتمال دوم گفته شده که همه آنها در یک زمان هستند. این قول باطل است، چون همه آنها نمی‌توانند در یک زمان باشند، زیرا این سبب افتراق امت می‌شود. این روایات خلفا را به نقبای بنی اسرائیل تشبیه کرده‌اند و نقبا در یک زمان نبودند.^{۵۳}

۳. در قول سوم گفته شده که از روایات خلفا اثناعشر هیچ معنایی فهمیده نمی‌شود. این قول نیز بی‌اساس است. آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این احادیث این قدر مجمل گویی کرده است که هیچ کس این احادیث را نفهمد؟ اگر اینان با چشم باز به نصوص فریقین نگاه کنند، به نتیجه می‌رسند و معنای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را در می‌یابند.

۴. قول چهارم می‌گوید این احادیث خلافت بعد از پیامبر و اصحاب را بیان می‌کند. این سخن ناتمام است، چون پیامبر در حدیث فرموده است: «... یكون بعدی..» و فرموده: «بكون بعدی و بعد اصحابی». این قول معنایی اضافی را به حدیث تحمیل می‌کند. اگر این قول صحیح باشد، چگونه این روایات دلیل مدح خلفا خواهند بود، در حالی که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب، فساق و فجرة حکومت کردند.^{۵۴}

۵. این قول هم صحیح نیست، چون طبق این قول تا ظهور مهدی علیه السلام زمین از حجت الهی خالی می‌ماند، در حالی که زمین نباید از حجت حق خالی باشد، چون اتصال خلفا ضروری است.^{۵۵}

۶. احتمال ششم بسیار تعجب‌آور است. اینان چگونه این روایات را که برای مدح صادر شده‌اند، بر معاویه و امثال او حمل می‌کنند که ظلم او از کسی مخفی نیست و دانشمندان فریقین معاویه را عادل نمی‌دانند؟^{۵۶} همچنین چگونه یزید مصداق این روایت قرار می‌گیرد که شرش از هیچ کس پوشیده نیست؟^{۵۷} آیا این روایات در مدح امثال او آمده است که حرمت قرآن را زیر پا گذاشته‌اند؟^{۵۸}

۷. طبق این قول هم مشکل عدم اتصال خلفا و خلو زمین از حجت حق پیش می‌آید، چون طبق این قول بین خلفای عادل و بعضی خلفای و غیر عادل فاصله واقع شده است.

۸. طبق قول هشتم هم همان مشکل عدم اتصال خلفا پیش می‌آید، چون بعضی گفته‌اند ابن‌الزبیر صلاحیت خلافت نداشته است. حداقل طبق این قول در زمان ابن‌زبیر زمین بی‌خلیفه مانده است.^{۵۹}

۹. در قول نهم گفته شده: مراد روایات خلافت بعد از علویین است. این قول نا مفهوم است. اگر مراد ایشان از خلافت علویین، خلافت علویین باشد که در مصر حکومت کردند، باز هم مشکل عدم اتصال خلفا پیش می‌آید و اگر مراد ایشان از علویین حکومت حضرت مهدی علیه السلام باشد، باز هم همین مشکل را دارد.

۱۰. قول دهم نیز مخدوش است، چون طبق این قول نیز همان مشکل عدم اتصال خلفا پیش می‌آید.

طهری

۱۱. طبق این قول هم همان مشکل خلو زمین از حجت خدا و عدم اتصال خلفا پیش می‌آید.
 ۱۲. این احتمال یعنی قول دوازدهم بسیار موهون است، چون طبق این قول یزید هم جزو خلفای رسول ﷺ قرار گرفته است که هیچ کس از مسلمانان او را قبول ندارد. به علاوه اگر فقط اجماع و انتخاب اکثریت مردم شرط باشد، علی علیه السلام نمی‌تواند خلیفه باشد، چون اهل شام ایشان را قبول نداشتند.^{۶۰}

۱۳. در قول سیزدهم ادعای قدر متیقن شده، در حالی که قبلاً دانسته شد در بین اقوال قدر متیقن وجود ندارد. طبق این قول، مراد روایات خلافت حضرت مهدی علیه السلام و بعد از اوست. لیکن بعضی گفته‌اند مراد خلفای بعد از مهدی است. پس می‌بینیم که قدر متیقنی وجود ندارد.

۱۴. در این احتمال، یعنی در قول چهاردهم، خلافت به ظاهر و باطن تقسیم شده است. این تقسیم اعتباری و بشری است و نظر درستی نیست، چون همان کس که از طرف خداوند در باطن خلیفه است، در ظاهر هم همان باید خلیفه باشد. علاوه بر این، طبق این قول همان مشکل عدم اتصال خلفا پیش می‌آید.

۱۵. در احتمال پانزدهم گفته شده بود شیعه از روایات خلفای اثناعشر، امامت ائمه اثناعشر را اثبات می‌کند، لیکن آنچه در این روایات مطرح شده خلافت است نه امامت. در این روایات تعبیر «خلفای اثناعشر» آمده است و نه «ائمه اثناعشر». برای بررسی و پاسخ این اشکال واژه خلافت و تطبیق آن با معنای امامت بررسی می‌شود.

خلافت در لغت

راغب گفته است: «الخِلافة في لغة العرب النيابة عن الغير»^{۶۱} خلافت در لغت نیابت از غیر است. ابن‌بشیر گفته است: «هو الخليفة من يخلف غيره و يقدم مقامه و يسد مسده»^{۶۲} خلیفه کسی است که از غیر خود نیابت کند و جای او قرار بگیرد. این واژه در قرآن کریم هم به همین معنا آمده است. «وَادْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ.»^{۶۳} «وَادْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ عَادٍ.»^{۶۴} «اِنَّ يَسْأَلُ يَذْهَبِكُمْ و يَسْتَخْلَفُ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ.»^{۶۵} «مَخْلَفٌ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ اضَاعُوا الصَّلَاةَ.»^{۶۶}

خلافت در اصطلاح

«خليفة الله في الارض» در اصطلاح اسلامی به معنای این است که خدا کسی را از میان بشر انتخاب کند و او را بر مردم امام و حاکم قرار بدهد. خلافت به همین معنا در قرآن مجید هم آمده است: «وَ اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّىْ جَاعِلٌ فِى الْاَرْضِ خَلِیْفَةً.»^{۶۷} «يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِیْفَةً

فی الارض فاحکم بین الناس بالعدل».^{۶۸} در جای دیگر قرآن به جای خلیفه لفظ امام به کار رفته است: «و لوط و اسحاق و یعقوب و... کلا جعلنا من المحسنین و جعلناهم ائمه یمهدون بامرنا».^{۶۹}

از معنای لغوی فهمیده می‌شود که خلافت نیابت از غیر است و نایب باید کسی باشد که شایستگی منوب‌عنه را دارا باشد تا بتواند کار او را انجام دهد. پیامبر معصوم است، پس نایب او هم باید دارای عصمت باشد، چون غیر شیعه کسی دیگر ادعای عصمت را نکرده است و عصمت امامان علیهم‌السلام از آیه تطهیر، حدیث ثقلین و... ثابت می‌شود.

از معنای اصطلاحی خلافت و خلیفه فهمیده می‌شود که خلافت در واقع منصب الهی است و خلیفه باید از جانب خدا انتخاب شود. علاوه بر این، لفظ خلیفه منصرف به کسی است که رسول خدا او را برای خلافت تعیین کرده باشد، چون هیچ یک از اصحاب معتقد نبودند که رسول بدون نصب خلیفه از دنیا رفته باشد.^{۷۰}

مصدق روایات مذکور

روایات خلفای اثناعشر فقط با عقیده شیعه سازگار است، چون تمام روایات توالی و اتصال خلفا را می‌رساند. این روایات خلافت را در دوازده نفر حصر کرده‌اند و اوصاف و خصوصیات این خلفا در روایات دیگر بیان شده است. این خصوصیات هم در غیر ائمه اثناعشر یافت نمی‌شود. پس مقصود و مراد احادیث آنان‌اند. حدیث ثقلین و سفینه و احادیث بسیار دیگر هم این حقیقت را تأیید می‌کند.^{۷۱}

این احادیث را نمی‌توان بر ملوک اموی و عباسی حمل کرد، چون آنان ظالم بودند و تعدادشان هم از دوازده بیشتر بود. پس فقط ائمه اثناعشر را می‌توان مصداق روایات مذکور قرار داد، چون دوازده نفرند و در علم و فضل و کرامت از همه برترند.^{۷۲}

علاوه بر این، در بعضی از روایات قید و شرط هاشمیت برای خلفا و نیز عبارت «کلهم من قریش» در آنها آمده است. در بعضی از روایات آمده است: «یکون بعدی اثناعشر خلیفة کلهم من بنی هاشم».^{۷۳} در بعضی از روایات نیز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خلافت و امامت ائمه اثناعشر را با صراحت بیان فرموده است: «...ان اوصیایی بعدی اثناعشر اولهم علی و آخرهم مهدی».^{۷۴}

۱. روایات شیعه

در منابع شیعه هشت دسته روایات به چشم می‌خورد که در آن خلفای اثناعشر معرفی شده‌اند و مصدق روایات اثناعشر بیان شده است.

۱. در روایات دسته اول آمده است: «یکون بعدی اثناعشر خلیفة کلهم من قریش».^{۷۵} این

همان روایاتی است که در منابع اهل سنت هم آمده است.

۲. در روایات دسته دوم آمده است: ائمه و خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله از اولاد فاطمه علیها السلام هستند.^{۷۶}
 ۳. در روایات دسته سوم آمده است: خلفای پیامبر و ائمه دوازده نفرند.^{۷۷}
 ۴. در روایات دسته چهارم آمده است: اول خلیفه رسول، علی علیه السلام و آخرین خلیفه مهدی علیه السلام است.^{۷۸} در این روایات اولین و آخرین خلیفه پیامبر ذکر شده است.
 ۵. در روایات دسته هفتم آمده است: خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده نفرند و نه نفرشان از اولاد امام حسین اند.^{۷۹}

۶. در روایات دسته هشتم آمده است: خلفای پیامبر و ائمه، از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند.^{۸۰}
 ۷. در بعضی از روایات آمده است که خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله، علی، حسن و حسین و نه فرزند از نسل امام حسین اند: «علی اخی و وارثی و وصی و ولی کل مؤمن بعدی ثم ابی الحسن ثم الحسین ثم تسعة من ولد الحسین».^{۸۱}

۸. در بعضی از روایات نام یکایک خلفای اثناعشر ذکر شده است، همان طور که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «... اذا مضى الحسين فابنه علی فاذا مضى علی فابنه محمد هكذا... ثم ابنه الحججة القائم».^{۸۲} دانشمندان اهل سنت و حتی محدثین آنان در اشعار خود نام ائمه اثناعشر را آورده و ایشان را به عنوان خلیفه رسول تمجید کرده اند.^{۸۳}

نسب حضرت مهدی علیه السلام

۱. آیا مهدی همان عیسی بن مریم است؟

گروه اندکی از دانشمندان اهل سنت با تمسک به روایت ابن ماجه منکر عقیده مهدویت شدند و گفتند که غیر از مسیح مهدی دیگری وجود ندارد و مهدی همان عیسی بن مریم است. لذا در اینجا این روایت ابن ماجه و اقوال دانشمندان مورد نقد و بررسی قرار می گیرد.
 در روایت ابن ماجه آمده است: «حدثنا یونس بن عبدالاعلی.. عن انس بن مالک ان رسول الله قال... و لا المهدی الا عیسی بن مریم»^{۸۴} مهدی کسی جز عیسی بن مریم نیست.
 به دلایل ذیل این روایت از اعتبار ساقط و غیر قابل اعتماد است.

الف) اشکال سند

راوی این حدیث نزد عالمان و دانشمندان اهل سنت مجهول الحال است و ارباب جرح و تعدیل آنها حدیث مذکور را ضعیف و جعلی تلقی کرده و گفته اند: در سند این روایت کذاب وجود دارد. بعضی نیز گفته اند روایت این حدیث متروک الحدیث هستند.^{۸۵}

ب) تعارض با روایات صحیحه و کثیره

از طرق صحیح و معتبر روایات فراوانی وجود دارد که دلالت می‌کند حضرت مهدی غیر از عیسی بن مریم است، بلکه در این روایات گفته شده که عیسی به حضرت مهدی اقتدا و از او پیروی می‌کند. روایات مهدویت جز مسلمات فریقین است و روایت ابن ماجه با این روایات صحیح و معتبر تعارض دارد و از اعتبار ساقط است. بلکه بعضی گفته‌اند روایت حتی قدرت تعارض هم ندارد، چون احادیث مهدویت فی‌الجمله متواترند.^{۸۶}

ج) فقدان دقت علمی منکران احادیث مهدویت

دانشمندان اهل سنت اظهار می‌کنند که ابن‌خلدون و کسانی مانند او که به روایت ابن‌اجه و امثال او تمسک کرده و وجود مهدی را منکر شده‌اند و بر احادیث مهدویت اشکال وارد کرده‌اند، در فن حدیث فاقد دقت علمی‌اند و توان تشخیص احادیث صحیح را از احادیث غیر صحیح ندارند و میدان حدیث میدان ایشان نیست. لذا آرا و انظار امثال آنان ارزش علمی ندارد و نزد محدثین فاقد اعتبار است.^{۸۷}

د) عدم دلالت حدیث بر مدعا

بر فرض که روایت مذکور صحیح هم باشد، بر مدعای منکران وجود مهدی دلالت نمی‌کند، چون ممکن است یکی از اسمای حضرت عیسی مهدی باشد و این بدان معنا نیست که مهدی نام کس دیگری غیر از عیسی نباشد.^{۸۸}

طرح

۲. اسم حضرت مهدی علیه السلام

اهل سنت در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند: «لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من اهل بيتي يواطى اسمه اسمي»^{۸۹} کار دنیا تمام نمی‌شود تا اینکه مردی از اهل بیت من بر عرب حکومت کند که اسم او مطابق اسم من است. این روایت در کتب صحاح اهل سنت آمده است.^{۹۰}

بررسی روایات

این دسته از روایات که دلالت می‌کنند اسم حضرت مهدی، همانند اسم رسول الله است، نزد دانشمندان اهل سنت صحیح، معتبر و از لحاظ سند عالی‌اند. عالمان و دانشمندان اهل سنت این دسته از روایات را مسلم تلقی می‌کنند.^{۹۱} همچنین محدثین اهل سنت در کتب معتبر خود نقل و تصریح کرده‌اند که اسم حضرت مهدی علیه السلام با اسم پیامبر صلی الله علیه و آله مطابقت دارد.^{۹۲}

روایات شیعه

محدثان شیعه نیز نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «المهدى ولدی اسمه اسمی...»^{۹۳} مهدی

از فرزندان من و اسم او اسم من است.» مثل همین روایت با کمی تفاوت لفظی در کتب و جوامع روایی شیعه آمده است که دلالت دارد اسم حضرت مهدی علیه السلام همان اسم رسول خداست.^{۹۴}

۳. آیا اسم پدر حضرت مهدی علیه السلام همان اسم پیامبر صلی الله علیه و آله است؟

در بعضی از روایات اهل سنت آمده که اسم پدر حضرت مهدی، همان اسم پدر رسول خداست. لذا این مطلب مورد بررسی قرار می‌گیرد. در روایت اهل سنت آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

لو لم یبق من الدنيا الا یوم.. ل طول الله ذلك الیوم.. حتی یبحث فیہ رجلاً من اهل بیتی یواطی اسمہ اسمی و اسم ایه اسم ابی^{۹۵}

اگر از عمر دنیا یک روز باقی بماند، خدا آن روز را این قدر طولانی می‌کند تا اینکه فردی از اهل بیت من مبعوث شود که اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من مطابقت دارد.

بعضی از دانشمندان اهل سنت با تکیه بر این حدیث گفته‌اند که اسم پدر حضرت مهدی علیه السلام، عبدالله است. آنان فرموده‌اند این حدیث در رد عقیده شیعه وارد شده است که می‌گویند اسم پدر مهدی علیه السلام، حسن العسکری است.^{۹۶}

بررسی روایت

الف) جمله «اسم ایه اسم ابی» بر اصل روایت افزوده شده است

این اضافه را فقط ابوداود نقل کرده است. دیگر ائمه حدیث این اضافه را ذکر نکرده‌اند. بعضی از محدثین در منابع خود بیش از سی طریق را بیان کرده‌اند، لیکن این اضافه را در روایت نیاورده‌اند. لذا دانشمندان اهل سنت معتقدند که در اصل روایت فقط جمله «اسم اسمی» آمده و جمله «اسم ایه اسم ابی» اضافه است و اعتبار ندارد. بعد از مقایسه این حدیث با احادیث فراوان قطع حاصل می‌شود که این جمله «اسم ایه اسم ابی» اضافی است.^{۹۷}

ب) سهل انگاری در ضبط صحیح

بعضی از دانشمندان گفته‌اند شاید حدیث چنین بوده است: «اسم اسمی و اسم ابی». چون حضرت مهدی سه اسم دارد که یکی عبدالله است. راوی در ضبط اشتباه کرده و به جای «اسم اسمی و اسم ابی» جمله «اسم اسمی و اسم ایه اسم ابی» را ضبط کرده است. همچنین شاید جمله حدیث این بوده: «اسم ایه اسم ابی»، چون اسم پدر حضرت مهدی حسن است و فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله - سبط اکبر - هم حسن است، اما راوی به جای این کلمه «ابی» را ضبط کرده است. به هر حال راوی در اینجا حدیث را به غلط ضبط کرده است.^{۹۸}

ج) اگر روایت مذکور صحیح هم باشد قابل توجیه است

با بررسی سندی معلوم می‌شود که حدیث مذکور اشکال سندی دارد و اصحاب جرح و تعدیل در سند این روایت اشکال کرده‌اند.^{۱۰۱} لیکن اگر فرضاً روایت صحیح هم باشد قابل توجیه است. این توجیهاات در نکات ذیل خلاصه می‌شود.

۱. دانشمندان شیعه و سنی اقرار کرده‌اند که یکی از نامهای امام حسن عسکری «عبدالله» است. بنابراین جمله «اسم ایبه اسم ای» با عقیده شیعه سازگار است.^{۱۰۰}

۲. کنیت امام حسن عسکری «ابومحمد» است و از جهت اینکه حضرت عبدالله پدر حضرت محمد است، ابومحمد خواهد شد و جمله «اسم ایبه اسم ای» به این حقیقت اشاره دارد.^{۱۰۱}

۳. در زبان عرب شایع است که لفظ «اب» بر جد اعلی اطلاق می‌شود. قرآن هم همین استعمال را دارد: «ملة ابيکم ابراهيم»؛^{۱۰۲} «واتبعتم ملة آباي ابراهيم»^{۱۰۳} همچنین کنیت به جای اسم استعمال می‌شود و در اشعار عرب آمده است:

اجل قدرک ان تسمى مؤتة
و من کتاک فقد سماک للعرب

در روایت دارد که رسول خدا امام علی را ابوتراب نامید. فرزند رسول خدا امام حسین بود و کنیت آن حضرت نیز ابو عبدالله بود و جمله «اسم ایبه اسم ای» به این حقیقت اشاره دارد و کنیت را به جای اسم آورده است و اشاره دارد که حضرت مهدی از فرزندان امام حسین است.^{۱۰۴}

د) تصریح روایات به پدر حضرت مهدی علیه السلام

در بعضی روایات و کلمات دانشمندان اهل سنت با صراحت آمده که اسم پدر حضرت مهدی حسن عسکری است و فرزند امام یازدهم است.^{۱۰۵}

روایات شیعه

این روایت در جوامع شیعی آمده است: «... حدثنا حذمة بن موسى... قال الرضا الخلف الصالح من ولد ابي محمد الحسن بن علی و هو المهدي».^{۱۰۶} با همین مضمون در کتب و جوامع روایی شیعه روایاتی وجود دارد که دلالت می‌کند حضرت مهدی علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است.^{۱۰۷}

۴. حضرت مهدی علیه السلام از اولاد فاطمه علیها السلام است

در روایات اهل سنت آمده است: «حدثنا احمد بن ابراهيم... عن ام سلمة، قالت سمعت رسول الله يقول: المهدي من عترتي من ولد فاطمة».^{۱۰۸} همین روایت در سنن ابن ماجه هم آمده است.^{۱۰۹} این روایات من حیث المجموع دلالت می‌کنند که مهدی آخرالزمان که بر اساس روایات که جهان را از ظلم و جور پاک و از عدل و داد پر می‌کند، از اولاد فاطمه است.

بررسی روایات

اکثریت قاطع دانشمندان، عالمان و محدثین اهل سنت، این دسته از روایات را از لحاظ سند عالی ارزیابی می‌کنند و این روایات را جزء مسلمات اهل سنت تلقی می‌نمایند و جزء معتبرترین و صحیح‌ترین احادیث قرار می‌دهند. آنان این دسته از روایات را در منابع حدیثی خود نقل کرده و اذعان نموده‌اند که در صدور این دسته از روایات شکی نیست. ایشان امری مسلم و قطعی دانسته‌اند که حضرت مهدی علیه السلام از فرزندان فاطمه علیها السلام است.^{۱۱۱}

آیا مهدی علیه السلام می‌تواند از بنی‌العباس باشد؟

در بعضی از روایات اهل سنت این‌طور آمده است: «هرگاه پرچم سیاه را دیدید که از خراسان می‌آید، به سوی آنها بشتابید. به یقین خلیفه خدا مهدی در آن گروه است.»^{۱۱۱} شبیه همین حدیث را ترمذی هم نقل کرده است.^{۱۱۲}

بعضی از دانشمندان اهل سنت از این قبیل روایات استنباط کرده و گفته‌اند پرچمهای سیاه همان پرچمهایی است که ابومسلم خراسانی برافراشته بود. آنان بر این اساس گفته‌اند حضرت مهدی از بنی‌العباس و همان مهدی عباسی است.

بررسی روایات مذکور

الف) ضعف روایات

عالمان اهل سنت معتقدند این دسته از احادیث ضعیف‌اند و در اسناد این دسته روایات کذاب قرار گرفته است. چون مهدی عباسی بلکه تمام خلفای بنی‌العباس نه در زمان آخر بودند نه دجال را به قتل رساندند و نه عیسی از آسمان نازل شده است. طبق روایات این وقایع در اوصاف آن عصر آمده‌اند، پس این حدیث دروغ است.^{۱۱۳}

ب) عدم دلالت حدیث بر مدعا

پرچمهای مذکور در احادیث، پرچمهایی نیست که ابومسلم برافراشته، بلکه اشاره به پرچمهایی است که حضرت مهدی در آخرالزمان بلند می‌کند و آغاز ظهورش از مشرق خواهد بود. داعیه‌داران خلافت عباسی این احادیث را تحریف کرده و حدیث را به نفع خودشان تفسیر نموده‌اند.^{۱۱۴}

ج) تعارض این روایات با احادیث صریح و صحیح

این دسته از احادیث با احادیث مسلم فریقین که می‌گویند مهدی (عج) از اولاد فاطمه علیها السلام و امام حسین علیه السلام ... است تعارض دارند و از اعتبار ساقط‌اند، چنان‌که معلوم شد فریقین آن دسته روایات را که می‌گویند مهدی (عج) از اولاد فاطمه علیها السلام است مسلم و صحیح می‌دانند.

روایات شیعه

در منابع روایی شیعه آمده که مهدی آخرالزمان از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام است: «عن احمدین ادریس.. عن جابر عن ابی جعفر قال: المهدي رجل من ولد فاطمة.»^{۱۱۵} بعضی از روایات با همین مضمون در منابع دیگر شیعه هم آمده‌اند.^{۱۱۶}

مهدی از اولاد امام حسن علیه السلام است یا امام حسین علیه السلام؟

در سنن ابی داود یک روایت وجود دارد که با توجه به آن بعضی از دانشمندان اهل سنت معتقدند که حضرت مهدی علیه السلام از فرزندان امام حسن علیه السلام است.

روایت اهل سنت

قال ابو داود، حدثت عن هارون بن مغيرة.. عن ابو اسحاق قال:
قال علی علیه السلام: و نظر الی ابنه الحسن فقال: ان ابنی هذا سید کما
سماه الله و یخرج من صلبه رجل نیتکم... ثم ذکر قصة یلاً الارض
عدلاً^{۱۱۷}

این بصرم آقا و سرور است همچنان که رسول خدا او را این گونه
نامید و از نسل او فرزندی ظهور خواهد کرد همان پیامبرتان. پس قصه
عدالت‌گستری را حکایت کرد.

بعضی از دانشمندان اهل سنت با تکیه به این روایت اظهار داشته‌اند که مهدی از فرزندان
امام حسن است. آنان معتقدند تمام ائمه از فرزندان امام حسین‌اند، لیکن فقط خاتم‌الاولیاء از
فرزندان امام حسن علیه السلام است.^{۱۱۸}

بررسی حدیث

۱. اختلاف در نقل حدیث ابی داود

همین روایت را بعضی از محدثین از ابی‌داود نقل کرده‌اند، لیکن به‌جای کلمه «حسن»،
«حسین» را آورده‌اند.^{۱۱۹}

۲. مقطوع‌السند بودن حدیث

دانشمندان اهل سنت می‌گویند که حدیث ابوداود از لحاظ سند مقطوع است، چون
ابواسحاق این روایت را از زبان امیرالمؤمنین نقل کرده و او یا در زمان علی علیه السلام اصلاً نبوده، یا
اگر بوده هنگام شهادت حضرت دو سال داشته است.^{۱۲۰}

۳. احتمال تصحیف در لفظ حسین

احتمال تصحیف و تغییر شکل کلمه «حسین» و ثبت شدن به شکل «حسن» در حدیث ابوداود
به‌هیچ رو بعید نیست، به‌ویژه آنکه افراد مختلف این حدیث را به چند شکل از ابو داود نقل کرده‌اند.

طهری

۴. جعل بودن حدیث

جعلی بودن این حدیث نیز احتمالی جدی است. مؤید این احتمال آن است که حسینیون و اتباع آنان گمان کرده‌اند که مهدی همان محمد بن عبدالله بن امام حسن است.

۵. مجهول‌السند بودن حدیث

حدیث ابی‌داود، مجهول‌السند است. چون ابوداود گفته: از هارون بن مغیره به من خبر رسید، و راویان پیش از مغیره نامعلوم و مجهول‌اند. پس روایت فاقد اعتبار است.

۶. تعارض روایت با روایات مسلم

محدثین اهل سنت روایات فراوانی را نقل می‌کنند که دلالت دارند حضرت مهدی علیه السلام از فرزندان امام حسین علیه السلام است. آنها این دسته از روایات را معتبر و مسلم تلقی کرده‌اند. پس روایت ابوداود در مقابل این همه روایات اعتباری و ارزشی ندارد.^{۱۳۱}

۷. با فرض صحت، روایت قابل توجیه است

این دو دسته روایات به فرض صحت قابل جمع است، چون حضرت مهدی حسینی‌الاب و حسنی‌الام است، زیرا مادر امام باقر علیه السلام دختر امام حسن علیه السلام بوده است. امام باقر حسنی‌الاب و حسنی‌الام است و فرزندان امام باقر علیه السلام هم ذریه سبطین محسوب می‌شوند.

روایات شیعه

در روایات شیعه با صراحت آمده که حضرت مهدی از فرزندان امام حسین است: «...قال النبی: لا تذهب الدنيا حتى يقوم بامر أصدق رجل من ولد الحسين... يملأ الارض عدلاً»^{۱۳۲} این روایت با همین مضمون در منابع دیگر شیعه هم آمده است و عالمان شیعه این دسته احادیث را صحیح و مسلم می‌دانند.^{۱۳۳}

پى نوشتها:

۱. مهدي فقيه ايماني، *اصالة المهدي في الاسلام*، ايران، مؤسسة المعارف الاسلامية، ۱۴۲۰ق، ص ۱۲۰.
به نقل از *البرهان في علامات مهدي آخر الزمان*، متقى هندی، ص ۱۷۸.
۲. حسن زاده آملی، *نهج الولاية*، قم، انتشارات قيام، ص ۱۸.
۳. مهدي فقيه ايماني، *اصالة المهدي في الاسلام*، ص ۷.
۴. جعفر سبحانی، *الاهيات*، قم، موسسه امام صادق، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۱۳۲.
۵. عبدالرزاق بن همام الصنعاني، *المصنف*، بيروت، ۱۴۰۳ق، ص ۳۴۹؛ ابن الاثير الجذري، *جامع الاصول*، بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۳۲۷؛ نورالدين علي بن بكر الهيثمي، *مجمع الزوائد*، بيروت، دارالكتب الاسلامية، ۱۴۰۸ق، ج ۱۴، ص ۲۰۳؛ سعيد حوى، *الاساس في السنن*، بيروت، دارالاسلام القورية، ج ۲، ص ۹۶۲؛ متقى هندی *كنز العمال*، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۵ق، ص ۲۰۳.
۶. مرتضى مطهری، *مجموعه آثار*، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۸۱ش، ج ۱۸، ص ۱۴۸.
۷. محمد مهدي خلخالی، *خورشيد پنهان*، ص ۲۰۷.
۸. حسن زاده آملی، *نهج الولاية*، ص ۸.
۹. احمدبن فارس، *معجم مقاييس اللغة*، مصر، دارالاحياء التراث العربي، ۱۳۸۹ق، ج ۶، ص ۴۲.
۱۰. ابن الاثير الجذري، *النهاية في غريب الحديث والاثار*، مصر، مطبعة العثمانية، ۱۳۱۱ق، ج ۴، ص ۲۴۴.
۱۱. فخرالدين الطريحي، *مجمع البحرين و مطلع النيرين*، تهران، مكتبة المرتضوية، ۱۳۶۵ش، ج ۱، ص ۴۸۵.
۱۲. دكترمحمد روحانی، *المعجم الاحصائي لالفاظ القرآن الكريم*، مشهد، آستان قدس رضوى، ج ۱، ص ۵۶۴.
۱۳. محمدفؤاد عبدالباقي، *معجم المعزى لالفاظ القرآن الكريم*، قاهره، دارالكتب العربية، ۱۳۶۶ق، ص ۴۱۵.
۱۴. *اعراف*: ۱۷۸.
۱۵. *اسراء*: ۹۷.
۱۶. *كهف*: ۱۷.
۱۷. احمدبن حنبل، *المسند*، مصر، مطبعة الميمنة، ۱۳۱۳ق، ج ۳، ص ۳۷؛ جلال الدين سيوطی، *دارالمنثور*، بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۳ق، ج ۷، ص ۴۸۳؛ محمدبن الحسن الطوسى، *الغيبة*، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، ۱۴۱۱ق، ص ۱۷۸؛ ابو جعفر الطبرسي، *دلائل الامامة*، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، ۱۴۱۶ق، ص ۱۹۵.
۱۸. صدوق، *كمال الدين و تمام النعمة*، تهران، مكتبة الصدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۲۶۳؛ محمدباقر انصاری، *كتاب سليم قيس هلالی*، قم، مؤسسة الهادي، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۳۲۱.
۱۹. سليمان بن محمد الطبرانی، *المعجم الكبير*، بيروت، دارالاحياء التراث العربي، ۱۳۹۵ق، ج ۱۸، ص ۳۴۴؛ احمدبن محمدبن الحسن بيهقي، *السنن الكبرى*، بيروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۳ق، ج ۲۰، ص ۱۱۴.

طالع

سال ششم - شماره ۲۲ - تابستان ۱۳۸۶

۱۳۲

٢٠. علي بن عمر الدار القطنى، أسنن، بيروت، عالم المكتب، ١٤٠٦ق، ج ١، ص ٢٤٨؛ ميرزا حسين نورى، مستدرک الوسائل، قم، اسماعيليان، ج ٤ ص ١٤١.
٢١. محمد بن اسماعيل بخارى، صحيح بخارى، بيروت، دارالفكر، ١٤١٠ق، ج ٨، كتاب الاحكام، باب الاستخلاف، ص ١٧١، ح ٧٢٢٢.
٢٢. محمد بن الحجاج النيشابورى، صحيح مسلم، بيروت، دارالفكر، ج ٤، كتاب الامارة، باب يتبع الناس لقريش، ص ٣، ح ٤٨٠٥، ٤٨٠٦، ٤٨٠٩، ٤٨١٠، ٤٨٠١١؛ محمد بن عيسى ترمذى، سنن ترمذى، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٣ق، ج ٣، باب ما جاء فى الخلفاء، ص ٣٤٠، ح ٢٣٢٣، ٢٣٢٤؛ سليمان بن اشعث سجستانى، سنن ابى داود، بيروت، دارالفكر، ١٤١٠ق، ج ٢؛ كتاب المهدي، ص ٣٠٩، ح ٤٢٧٩، ٤٢٨٠، ٤٢٨١.
٢٣. ابن عربى، عارضة الاحوزى شرح صحيح الترمذى، بيروت، دارالاحياء التراث العربى، ١٤١٥ق، ج ٩، باب ٤٢ ما جاء فى الخلفاء، ص ٤٧؛ محمود بن محمد العيني، عمدة القارى شرح البخارى، بيروت، دارالفكر، ١٤٢٣ق، ج ١٤، ص ٤٤٤.
٢٤. رك: فتح البارى فى شرح البخارى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٨ق، ج ١٣، كتاب الاحكام، باب الاستخلاف، ص ٢٤١، ح ٧٢٢٢؛ ابن بطلال، شرح صحيح البخارى، رياض، دارالكتب الرشد، ١٤٢٠ق، ج ٨، ص ٢٧٨؛ محمد شرف الدين الصديقى العظيم آبادى، عون المعبود شرح سنن ابى داود، بيروت، دارالاحياء التراث العربى، ١٤٢١ق، ج ١١، كتاب المهدي، ص ٢٤١؛ محيى الدين ابابكر زكريا بن شرف النووى الشافعى، شرح صحيح المسلم، بيروت، دارالقلم، ١٤٠٧ق، ج ١٣، ص ٤٤٥.
٢٥. نك: فتح البارى فى شرح البخارى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٨ق، ج ١٣، كتاب الاحكام، باب الاستخلاف، ص ٢٤١، ح ٧٢٢٢؛ ابن بطلال، شرح صحيح البخارى، رياض، دارالكتب الرشد، ١٤٢٠ق، ج ٨، ص ٢٧٨.
٢٦. فتح البارى فى شرح البخارى، ص ٢٤٣، ح ٧٢٢٢، ٧٢٢٣.
٢٧. همان، ص ٢٤٤، ح ٧٢٢٢.
٢٨. ابن حجر عسقلانى، فتح البارى كتاب الاحكام، باب استخلاف، ص ٢٤٤؛ محمود العيني، عمدة القارى فى شرح البخارى، بيروت، دارالفكر، ١٤٢٢ق، ج ١٤، ص ٤٤٤.
٢٩. همان، ص ٤٤٤؛ فتح البارى فى شرح البخارى، ج ١٣، كتاب الاحكام، ص ٢٤٣؛ ذكرى بن شرف النووى، شرح المسلم، ج ١٢، ص ٤٤٥.
٣٠. فتح البارى فى شرح البخارى، ج ١٣، كتاب الاحكام، ص ٢٤٤؛ محمود العيني، عمدة القارى، ج ١٤، ص ٤٤٤.
٣١. عظيم آبادى، عون المعبود، كتاب المهدي، ص ٢١٤؛ فتح البارى فى شرح البخارى، كتاب الاحكام، باب استخلاف، ص ٢٤٢.
٣٢. ابن بطلال، شرح صحيح البخارى، ج ٨، ص ٣٧٨.
٣٣. فتح البارى فى شرح البخارى، ج ١٤، ص ٤٤٤؛ شهاب الدين احمد قسطلانى، ارشاد السارى به شرح صحيح بخارى، ج ١٥، ص ٢١٣؛ فتح البارى فى شرح البخارى، كتاب الاحكام، باب استخلاف، ص ٢٤٤.

٣٣. ر، ك، عظيم آبادى، عون المعبود، ج ١١، كتاب المهدي، ج ٢١٦.
٣٥. ر، ك، عظيم آبادى، عون المعبود، ج ١١، كتاب المهدي، ج ٢١٦؛ فتح الباري، ج ١٦ كتاب الاحكام، باب الاستخلاف، ص ٢٦٥.
٣٦. عظيم آبادى، عون المعبود، ج ١١، كتاب المهدي، ص ٢١٤.
٣٧. ابن عربى، عارضة الاحوزى، ج ٩، باب ٤٨ ما جاء فى المهدي، ص ٦٩.
٣٨. عظيم آبادى، عون المعبود، ج ١١، كتاب المهدي، ص ٢١٦.
٣٩. ر، ك، تقى الدين احمد بن على المبرزى، السلوك لمعرفة الملوك، مصر، دارالكتب، ١٩٧٣م، ج ١، ص ١٣؛ قاضى على بن محمد بن ابى الضراء الدمشقى، شرح عقايد السطحاوية، بيروت، مؤسسة الرسالة ١٤٠٨ق، ج ٢، ص ٧٣٤؛ ابن القيم الجوزيه، شرح الحفاظ على سنن ابى داود، عربستان، مكتبة السفينة، ج ١١، ص ٢٦٣؛ جلال الدين سيوطى، الحاوى للفتاوى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٣ق، ج ٢، ص ٨٥.
٤٠. مائده: ١٢.
٤١. اعراف: ١٥٩.
٤٢. شيخ محمد الامام المظفر، دلائل الصدق، قاهره، دارالعلم للطباعة، ١٣٩٦ق، ج ٢، ص ٤٨٩؛ سيدسامى البدرى، شبهات وردود على شبهات احمد الكاتب حول امامت اهل بيت و وجود المهدي المنتظر، قم، مؤلف، ١٤٢١ق، حلقه اولى، ص ١٢٦؛ سيدعبدالله شبر، حق اليقين فى معرفة اصول الدين، تهران، انتشارات علمى، ج ١، ص ١٩٩.
٤٣. سيدمرتضى عسكرى، معالم المدرستين، ايران، مجمع العلمى الاسلامى، ١٤١٦ق، ج ١، ص ٥٢٨.
٤٤. سيدابوالاعلى مودودى، خلافت و ملوكيت، لاهور، اداره ترجمان القرآن، ١٩٩٢م، ص ١٠٥.
٤٥. انبياء: ٧٣.
٤٦. بقره: ١٢٤.
٤٧. سيدعبدالله شبر، حق اليقين، ص ٢٣٢.
٤٨. همان، ص ٢٣٢.
٤٩. حاكم نيشابورى، المستدرک، ج ٣، ص ١٤٩؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٧٩.
٥٠. سليمان قندوزوى، يتابع المودة، ج ١، ص ٧٢، ج ٢.
٥١. احمد بن حنبل، المسند، بيروت، دارالاحياء التراث العربى، ١٤١٥ق، ج ١، ص ٣٩٨؛ شيخ محمد الامام المظفر، دلائل الصدق، ج ٣، ص ٤٨٩.
٥٢. فتح البارى، كتاب الاحكام، باب الاستخلاف، ص ٢٦١، ج ٧٢٢٢؛ احمد القسطلانى، ارشاد السارى، ج ١٥، ص ٢١٣.
٥٣. فتح البارى، ج ١٣، كتاب الاحكام، باب الاستخلاف، ص ٢٦٣.
٥٤. لطف الله صافى گلپايگانى، منتخب الاثر فى الامام الثانى عشر، قم، مدرسه سيده معصومه، ١٤٢١ق، ص ٤٩.

طهران

سال ششم - شماره ٢٢ - تابستان ١٣٨٦

١٣٤

۵۵. همان، ص ۴، ۵۲، هامش.
 ۵۶. سيدعبدالله شبر، حق اليقين، ص ۲۳۳؛ صافي گلپايگانی، منتخب الاثر، ص ۴۹، هامش.
 ۵۷. حق اليقين، ص ۲۳۶.
 ۵۸. همان؛ صافي گلپايگانی، منتخب الاثر، ص ۵۶، هامش.
 ۵۹. الاستيعاب، ترجمه ابن الزبيری، ج ۱، ص ۳۶۳؛ ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸۷؛ ابوالاعلی مودودي، خلافت و ملوکيت، ص ۱۱۶.
 ۶۰. صافي گلپايگانی، منتخب الاثر، ص ۴۶، ۵۹، هامش.
 ۶۱. راغب اصفهانی، مفردات لالفاظ القرآن، بيروت، دارالشایة، ۱۴۱۶ق، ماده خلف.
 ۶۲. ابن اثیر الجذري، النهاية من غريب الحديث و الاثر، ماده خلف؛ ابن منظور، لسان العرب، بيروت، دارالاحياء التراث العربي، ۱۴۰۸ق، ماده خلف.

۶۳ اعراف: ۶۹

۶۴ اعراف: ۷۴

۶۵ انعام: ۱۲۳

۶۶ مريم: ۵۹

۶۷ بقره: ۳۰

۶۸ ص: ۲۶

۶۹ انبياء: ۷۲

۷۰. محمد حسن الامام المظفر، دلائل الصدق، ج ۲، ص ۴۸۸.

۷۱. صافي گلپايگانی، منتخب الاثر، ص ۵۰؛ محمدحسن المظفر، دلائل الصدق، ج ۲، ص ۴۹۱.

۷۲. سليمان قندوزی، ينابيع المودة. بيروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۱۸ق، جزو ۳، باب السابع و التسعون، ص ۵۰۵

۷۳. همان، ص ۵۰۳

۷۴. همان، ص ۵۰۵؛ جوينی خراسانی، فوائد السمطين، بيروت، مؤسسة المحمود، ۱۴۰۰ق، باب الحادی و الستون، ص ۳۱۳، ح ۵۶۴؛ ابن صباغ مالکی، الفصول المهمة، نجف، دارالکتب التجارية، الفجل الثاني عشر فی ذکر ابي القاسم مهر الخلف الصالح، ص ۳۱۲، ح ۵۶۲

۷۵. نک: شيخ صدوق، کمال الدين و تمام النعمة، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۲ش، باب ۲۴، ح ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶.

۷۶. محمدبن ابراهيم نعمانی، الفقيهية، تهران، مكتبة الصدوق، باب چهارم، ح ۱، ۲؛ شيخ صدوق، کمال الدين و تمام النعمة، باب ۲۴، ح ۱۶، ۱۷، ۱۸.

۷۷. محمدبن يعقوب کلينی، الکافي، تهران، دارالکتب الاسلامية، ۱۳۸۸ق، ج ۱، باب ما جاء فی الاثنی عشر، ح ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰؛ شيخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، قم، جامعة المدرسين، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ح ۵۴۰۴؛ شيخ صدوق کمال الدين و تمام النعمة، باب ۲۷، ح ۱،

- همان، باب ٢٨، ج ١، ٤، ٣، ٤، ٥، ٦، محمد بن ابراهيم نعماني، *الغيبة*، باب چهارم، ج ٦، ٧، ٨، ٩، ١٠، ١١، ١٢، ١٣، ١٤، ١٥، ١٦، ١٧.
٧٨. شيخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ٤، باب الوصية من لدن آدم، ج ٥٢٠٦، شيخ صدوق، *كمال الدين وتمام النعمة*، باب ٢٤، ج ١، ح ١٠، ١٣، ٢٧، ٢٩، ٣٠، ٣٥؛ مولا محمد باقر مجلسي، *بحار الانوار*، بيروت، دارالتعارف، ١٤٢١ق، ج ٢١، باب ما ورد عن الله و عن النبي من طرق العامة و الخاصة، ج ١٢، و باب ما ورد عن امير المؤمنين، ج ١٨، و باب ما ورد عن الحسنين، ج ٤.
٧٩. محمد بن يعقوب كليني، *الكافي*، ج ١، باب ما جاء في الأئمة الاثني عشر، ج ٤، همان، ج ٢، باب آخر منه، ج ١، همان، ج ١، باب ما جاء في الأئمة الاثني عشر، ج ٧، همان، ج ١، ح ١٥.
٨٠. شيخ طوسي، *الاستبصار*، تهران، دارالكتب الاسلامية، ١٣٦٣ش، ج ٢، باب من احيا ارضنا، ج ٣٨٣؛ محمد بن يعقوب كليني، *الكافي*، ج ١، باب ما جاء في الأئمة الاثني عشر، ج ٧، ح ٨.
٨١. سليمان قندوزي، *ينابيع المودة*، جزء ٢، باب السابع والثمانون، ص ٥٣٣؛ همان، ج ١، باب الثامن والثلاثون، ص ١٢٦؛ جويني خراساني، *فرايد المسطين*، ص ١٣٣، ح ٤٣٠ و ص ٣١١، ح ٥٦٣.
٨٢. سليمان قندوزي، *ينابيع المودة*، جزء ٢، باب الخامس والسبعون، ص ٥٠١؛ جويني خراساني، *فرايد المسطين*، ج ٢، باب الحادي والثلاثون، ص ١٣٤، ح ١٣٤؛ عبد الوهاب شعراني، *اليواقيت والجواهر*، ج ٢، ص ٤١١؛ ابن طولون، *الائمة اثنا عشرية*، باب ١٢، *الحجة المهدي*؛ *نور الابصار في مراتب آل البيت*، ص ١٠٨؛ *تذكرة الخواص*، ص ٢٦٠ و ٣٢٥.
٨٣. سبط ابن جوزي، *تذكرة الخواص*، ص ٣٢٧؛ *ينابيع المودة*، جزء ٢، ص ٥٣٢.
٨٤. محمد بن يزيد قزويني، *سنن ابن ماجه*، ج ٢، ص ١٣٤١، ح ٤٠٣٩.
٨٥. ر، ك، منصور على ناصف، *التاج لمجامع الاصول*، مصر، دارالاحياء التراث العربي، ص ٣٤١؛ اسماعيل حلواني، *المطر الوردى به شرح قطر الشدي*، بولاق، مطبعة الاميرية، ١٣٠٨ق، ج ١، ص ٤٥؛ أوسى، *غالية المواعظ*، بولاق قاهره مصر، ج ١، مطبعة الاميرية، ١٣٠١ق، ج ١، ص ٧٩؛ محمد خضر حسين المصري، *نظرة في احاديث المهدي*، دمشق، مجله تمدن الاسلامي، ١٣٧٠ق؛ يوسف المنذى، *تهذيب الكمال*، بيروت، دارالفكر، ١٤١٤ق، ج ٢٥، ص ١٤٦؛ ابن حجر، *عسقلاني*، *تهذيب التهذيب*، بيروت، دارالفكر، ١٤١٥ق، ج ٩، ص ١٢١، رقم ٦٠٩٩؛ *عون المعبود*، ج ١١، كتاب ٣٥، ص ٢١٣؛ *سندی*، شرح سنن ابن ماجه، بيروت، دارالجليل، ج ٣، باب شدة الزمان، ص ٢٩٥؛ *كنجى شافعي*، *البيان في اخبار صاحب الزمان*، بيروت، مؤسسة الهادي، ١٣٩٦ق، باب الحادي عشر، ص ١٢٥، ١٢٦.
٨٦. نك: محمد بن ابى بكر بن ايوب سعد الزرعي، معروف به ابن قيم جوزيه، *المنار المنيف في الصحيح و الضعيف*، حلب، مكتبة المطبوعات الاسلامية، ١٣٩١ق، فصل پنجم، ص ١٤١، ١٤٢؛ *عظيم آبادي*، *عون المعبود*، كتاب المهدي، ص ٢١٣؛ ابن حجر هيثمي، *الصواعق المحرقة*، مصر، مكتبة القاهرة، ص ٩٩؛ عبد المحسن بن حمد العباد، مقاله «الرد على من كذب با الاحاديث الصحيحة الواردة في المهدي»، *عربستان*، مجله جامعه اسلامي، مدينه؛ محمد خضر حسين المصري، مقالته في احاديث المهدي،

مجلة تمدن اسلامي، احمدبن محمدبن الصديق الحسنی، ابراز الوهم المکتون من كلام ابن خلدون، دمشق، كلية الترقى، ۱۳۴۸ق، ص ۴۳۳؛ محمدبن ادريس بن محمد اسكتابی الحسنی الفاسی المکی، نظم المتناثر من الحديث المتواتر، فاس، مطبعة المولوية، ص ۱۴۶؛ حلوانی، العطر الوردی، ص ۴۵؛ کنجی شافعی، البيان في اخبار صاحب الزمان، باب الحادی عشر، ص ۱۲۵، ۱۲۶.

۸۷ سليمان بن اشعث سجستاني، سنن أبي داود، ج ۲، كتاب المهدي، ص ۳۱۰، ح ۴۲۸۶؛ عظيم آبادی، عون المعبود، ج ۱۱، كتاب المهدي، ص ۲۳۳؛ محمدبن جعفر الفاسی، نظم المتناثر من الحديث المتناثر، ص ۱۳۶؛ عبدالمحسن بن حمد العباد، مقاله «الرد على من كذب بالاحاديث الوارد في المهدي»، مجلة جامعه اسلامي، مدينه؛ همان، «عقيدة اهل السنة والاثر في المهدي المنتظر»، مجلة جامعه اسلامي مدينه.

۸۸ حافظ ابن عربي، عارضه الاحوزي، بيروت، دارالاحياء التراث العربي، ۱۴۰۵ق، ج ۹، باب ۴۵، نزول عيسى، ص ۷۹، سندي، شرح سنن ابن ماجه، بيروت، دارالجيل، ج ۲، ص ۴۹۵.

۸۹ محمدبن عيسى ترمذی، سنن ترمذی، ج ۳، باب ما جاء في المهدي، ص ۳۳۴، ج ۲۳۱۳، همان، ص ۳۴۳، ح ۲۳۳۳.

۹۰ سليمان بن اشعث سجستاني، سنن أبي داود، ج ۲، كتاب المهدي، ص ۳۰۹، ح ۴۲۸۲.

۹۱ محمدبن عيسى ترمذی، سنن ترمذی، ج ۳، باب ما جاء في المهدي، ص ۳۴۳، ذيل حديث ۳۲۱۳، ۳۲۲۳؛ کنجی شافعی، البيان في اخبار صاحب الزمان، باب اول في ذكر خروجه، ص ۹۲، همان، ص ۹۳؛ ابن عربي، عارضه الاحوزي، ج ۹، باب نزول عيسى، ص ۷۶؛ احمدبن حليم الحراني، ابن تيميه، منهاج السنة النبويه، مصر، مكتبة الكبرى الامير، ۱۳۳۳ق، ص ۹۱؛ محمدبن طلحة بن الحسن القرشي الهدوي الصبيبي، مطالب السؤول في مناقب آل الرسول، نجف، دارالكتب التجارية، ج ۲، باب الثاني عشر في القائم، ص ۱۲۹.

۹۲ عدوي صبيبي، مطالب السؤول، ج ۲، باب الثاني عشر في اب القاسم، ص ۱۰۴؛ کنجی شافعی، البيان في اخبار صاحب الزمان، باب الاول في ذكر خروجه، ص ۹۱؛ ابوالفداء اسماعيل بن كثير، كتاب النهاية

او الفتن والملامح، قاهره، دارالكتب الحديثه، ۱۳۸۸ق، فصل في ذكر المهدي، ص ۲۵؛ نورالدين علي بن

ابى بكر بن سليمان هيثمي، موارد الظمان الى زوايد ابن حبان، مکه، مطبعة السلفية، باب ۲۱ ما جاء في

المهدي، ص ۴۶۴، ح ۱۸۷۷؛ ابوعبدالله محمدبن علي المعروف به ابن عربي الحاتمي الطائي، الفتوحات

المكيه، بيروت، دارالصادر، ص ۹۸؛ ابن قيم جوزيه، المنار المنيف، فصل ۵۰، ص ۱۴۳؛ ولي الدين محمدبن

عبدالله الخطيب العمري التبريزي، مشكاة المصابيح، دمشق، منشورات الكتب الاسلامي، ۱۲۸۳ق، ج ۳،

كتاب الفتن، باب اشراط الساعة، ص ۲۸، ح ۵۴۵۲؛ مسعودبن عمر بن عبدالله سعد بن تفتازاني الهروي

الشافعي الخراساني، شرح المقاصد، تركيه، ۱۲۷۷ق؛ فاتحه ۸، ص ۳۰۷؛ ابوالسعادات مبارک بن محمد

الانير الجندري، جامع الاصول من احاديث الرسول، بيروت، دارالاحياء التراث العربي، ۱۳۷۰ق، ج ۱۱،

كتاب التاسع، باب اول، ص ۵۵، ح ۷۸۱۰؛ ابوالقاسم سليمان بن احمد الطبراني، معجم الكبير، عراق،

احياء التراث الاسلامي، ج ۱۰، ص ۵۵، ح ۱۰۲۱۳؛ علاء الدين علي المتقي الهندي حسام الدين،

كنز العمال في سنن الاقوال والافعال، حلب، ۱۳۹۵ق، ج ۱۴، باب خروج مهدي، ح ۳۸۶۵۵؛ جلال الدين

سيوطي، الحاوي للفتاوى، ج ٢، ص ٢٦٥؛ منصور على ناصف، التاج لمجامع الاصول، ص ٣٤٢، دكتور احمد محمود صبحي، نظرية الامامة لدى الشيعة الاثني عشرية، مصر، دارالمعرفة، ص ٤٥؛ أوسي، غالبية المواعظ، ص ٧٧؛ علي بن سلطان مهر الهروي القاري الحنفي، نورالدين، مرآة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح، ص ١٧٦؛ شيخ حسن العدوي الخرازي، مشارق الانوار في فوز اهل الاعتبار، مصر، مطبعة المدني، ١٢٦٢ق؛ ص ١١٥؛ ابن صباغ مالكي، الفصول المهمة، ص ٩٦؛ ناصر الدين الباني، مجله تمدن، مقاله «حول المهدي»، دمشق، ١٣٢٢ق؛ محمد بن احمد بن اسماعيل، المهدي حقيقة لا خرافة مكتبة العربية الاسلامية، فصل اول، باب اول، ص ٣٣.

٩٣. محمد بن يعقوب كليني، الكافي، باب ٢٥، باب ما اخبر النبي من وقوع الغيبة، القائم، ح ١.
 ٩٤. محمد بن ابراهيم نعماني، الغيبة، باب ٤ ماورد ان الائمة اثني عشر، ح ٢٣؛ مولا محمد باقر مجلسي، بحار الانوار، ج ٢١، باب ٢ ما ورد عن الله و عن الرسول من طرق العامة و الخاصة، ص ٢٤، ح ١٩، همان، باب ٤، ح ١٠، ١١، ١٥، ١٦، ٢٠؛ همان، ج ٩، باب ٢، ح ١٦، همان، باب ما ورد عن الصادق، ح ١٥.
 ٩٥. سليمان بن اشعث سجستاني، سنن ابي داود، ج ٢، كتاب المهدي، ص ٣٠٩، ح ٤٢٨٢.
 ٩٦. عظيم آبادي، عون العبود، ج ١١، كتاب المهدي، ص ٢١٨؛ فتح الباري، ج ١٣، ص ٢٦٤.
 ٩٧. كنجي شافعي، البيان في اخبار صاحب الزمان، باب اول في ذكر خروجه، ص ٩٤، همان، ص ٩٦؛ ابن عربي، عارضة الاحوزي، باب نزول عيسى، ص ٧٨.
 ٩٨. صافي گلپايگاني، منتخب الاثر، ص ٢٩٤، ٢٩٥؛ كنجي شافعي، البيان في اخبار صاحب الزمان، باب اول، ص ٩٤.

٩٩. يوسف مذي، تهذيب الكمال، ج ٢٠، ص ٢١٥؛ ابن حجر عسقلاني، تهذيب التهذيب، ج ١٦، ص ٣١١.
 ١٠٠. صافي گلپايگاني، منتخب الاثر، ص ٢٩٥، ٢٩٦.
 ١٠١. همان، ص ١٩٥.
 ١٠٢. ح ٧٨.
 ١٠٣. ح ٣٨.

١٠٤. عدوي الصيبي، مطالب السؤول، ج ٢، باب الثاني عشر في القائم، ص ١٩١؛ كنجي شافعي، البيان في اخبار صاحب الزمان، باب اول في ذكر خروجه، ص ٩٥؛ علي بن عيسى اربلي، كشف الغمه في معرفة الائمة، بيروت، دارالكتب الاسلامية، ١٤٠١ق، ذكر الامام الثاني عشر، ص ٢٣٢.

١٠٥. سليمان قندوزي، ينابيع المودة، ج ٣، باب السادس و الثمانون، ص ٥٣؛ احذرين يوسف بن احمد القرمانى الدمشقي، اخبار الدول و آثار الاول، بغداد، ١٣٨٢ق، الفصل الحادي عشر، ص ٢١٢؛ ابن صباغ مالكي، الفصول المهمة، ص ٣١٢؛ شعراني، اليواقيت و الجواهر، ج ٢، ص ٤١١؛ خرازي، مشارق الانوار، ص ١١٣؛ سبط ابن جوزي، تذكرة الخواص، ص ٣٢٥.

١٠٦. شيخ صدوق، كمال الدين و تمام النعمة، باب ٣٦، ما ورد عن ابي جعفر الثاني الجواد، ح ٣، همان باب ٢٤، ح ٣، همان، باب ٣٧، ح ٥، همان، باب ٣٨، ح ١.
 ١٠٧. مولا محمد باقر مجلسي، بحار الانوار، ج ٢١، باب ٤، ح ٣٢، همان، باب ما ورد عن العسكري، ح ١٣، همان، باب ما ورد عن الحسين، ح ٤، ١٤.

طالع

قال ششم - شماره ٢٢ - تابستان ١٣٨١

١٣٨

١٠٨. سليمان بن احمد سجستاني، سنن أبي داود، ج ٢، كتاب المهدي، ص ٣٣، ح ٢٢٨٢.

١٠٩. محمد بن يزيد قزويني، سنن ابن ماجه، ج ٢، باب خروج المهدي، ص ١٢٦٨، ح ٤٠٨٦.

١١٠. نك: كنجي شافعي، البيان في اخبار صاحب الزمان، باب الثاني ص ٩٩، ابن تيميه، منهاج السنة، ص ٢١٢؛ ابن ابي الحديد معتزلي، شرح نهج البلاغة، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دار الاحياء التراث العربي، ج ١، ص ١٢٧؛ عدوى صيبي، مطالب السؤول، باب الثاني عشر في القائم، ص ٢١٠؛ ابن عربي، عارضة الاحوزي، باب نزول عيسى، ص ٧٦؛ شيرويه بن شهزاد بن شيرويه الديلمي، فردوس الاخبار، بيروت، دار الكتب العربية، ج ٤، ص ٤٩٧، ح ٦٩٤٣؛ حاكم نيشابوري، المستدرک على الصحيحين، بيروت، دار المعرفة، ج ٢، كتاب الاحوال، ص ٥٥٧، الامام البغوي، مصابيح السنة، مصر، مطبعة محمد علي صبيح و اولاده، ج ١، باب اشراط الساعة، ص ١٩٣؛ عظيم آبادي، عون المعبود، كتاب المهدي، ص ٢٣٠؛ دكتور احمد محمود صبحي، نظرية الامامة لدى الشيعة الاثني عشرية، ص ٤٠٥؛ شبلنجي، نور الابصار، ص ٢٩٥؛ محمد بن علي الصبان، اسعاف الراغبين، ص ١٥؛ ابن العدوي، ذكر الهاشمي الذي يخرج من خراسان مع رايات اسود، ص ١٦٧؛ منصور على ناصف، التاج لجامع الاصول، ص ٣٤٢؛ تفتازاني، شرح المقاصد، فاتحه ٨، ص ٣٠٧؛ اسماعيل بن كثير، كتاب النهاية، فصل في ذكر المهدي، ص ٣٧؛ ابن صباغ مالكي، الفصول المهمة، ص ٢٦٠؛ محمد بن احمد بن اسماعيل، المهدي حقيقة لا خرافة، ص ٢٩؛ خطيب العمري، مشكاة المصابيح، ج ٣، باب اشراط الساعة، ص ٣٨، ح ٥٤٥٣؛ ابن اثير جذري، جامع الاصول، كتاب التاسع، باب الاول، ص ٤٩، ح ٧٨١٢؛ متقى هندي، كنز العمال، ج ١٤، باب خرج المهدي، ح ٢٨٦٣؛ علي بن سلطان الهروي، مرقاة المفاتيح، ص ١٨٠؛ احمد بن محمد بن محمود بن حجر الهيتمي المكي، القول المختصر في علامات المهدي المنتظر، قاهره، مكتبة القرآن، مقدمه، ص ١٥؛ شعرائي، البواقيت و الجواهر، ج ٣، ص ٤١١؛ جلال الدين سيوطي، الحاوي للفتاوى، ج ٢، ص ٢٩٠؛ محمد بن عبدالله الطبري، ذخاير العقبى في مناقب ذوى القربى، بيروت، دار المعرفة، ص ٢١٢؛ مقدسي، عقد الدرر، باب اول، ص ٢١؛ احمد بن ابي بكر بن فرج القرطبي، التذكرة في احوال الموتى و امور الآخرة، قاهره، مطابع مذكور و اولاده، ص ١١٩؛ حافظ ابن عربي، الفتوحات المكية، ص ٣٦٠.

١١١. محمد بن يزيد قزويني، سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٢٣٦، ح ٤٠٨٢.

١١٢. محمد بن عيسى ترمذي، سنن ترمذي، ج ٤، ص ٥٣١، ح ٢٢٤٦.

١١٣. ابن قيم جوزيه، المنار المنيف في الصحيح والضعيف، ١٣٨، ذيل حديث ٣٣٨، ٣٣٩؛ طبري، تاريخ الامم و الملوك، ج ٣، ص ٤٩٩؛ اسماعيل بن كثير، النهاية او الفتن و الملاحم، ج ١، ص ٥٥؛ عظيم آبادي، عون المعبود، ج ١١، كتاب المهدي، ص ٢٢٠.

١١٤. اسماعيل بن كثير، النهاية او الفتن و الملاحم، ج ١، ص ٥٥؛ حاكم، المستدرک، ج ٤، ص ٥٢.

١١٥. مولا محمد باقر مجلسي، بحار الانوار، ج ٢١، باب ٤، ح ٣٣، همان، ح ٦٦، ٣٠، ٣٨.

١١٦. محمد بن يعقوب كليني، الكافي، ج ٨، باب و كتاب الروضة، ح ١٠؛ شيخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ح ٤٥٠٥؛ كمال الدين و تمام النعمة، باب ٢٧، ح ١، باب ٢٨، ح ١، ٣، ٤، ٥، ٦.
١١٧. سليمان بن اشعث سجستاني، سنن أبي داود، ج ٢، كتاب المهدي، ص ٣١٠، ح ٢٢٩٠.
١١٨. عظيم آبادي، عون المعبود، ج ١١، كتاب المهدي، ص ٢١٨، ابن عربي، فتوحات مكية، ص ٣٦٠.
١١٩. محمد بن الجذري دمشقي، اسمى المناقب في تهذيب الاسنى المطالب، ص ١٩٥؛ مقدسي، عقد الدرر، ص ٤٥.
١٢٠. المنذرى الشافعي، مختصر سنن أبي داود، بيروت، دار المعرفة، ج ٦، ص ١٦٢، ح ٤١٢١؛ ابن حجر عسقلاني، تهذيب التهذيب، ج ٨، ص ٥٦، شماره ١٠٠؛ ابن خلكان، وفيات الاعيان، ج ٣٨، ص ٤٥٩، شماره ٥٠٢٠؛ تهذيب الكمال، ج ٣٣، ص ١٠٦، شماره ٤٣٠٠.
١٢١. ك، سليمان قندوزي، ينابيع المودة، ج ٣، باب السابع و السبعون، ص ٥٠٣؛ جويني خراسان، فرائد السمطين، ج ٢، باب الحادي و الستون، ص ٥٠٣؛ ألوسي، غالية المواعظ، ص ٧٧؛ ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ٢، ص ١٢٨؛ عدوى حرازي، مشارق الانوار، ص ١١٣؛ عبدالله طبري، ذخائر العقبي، ص ٢١٠؛ ابن العدوي، ذخيرة العجايب، ذكر الهاشمي الذي يخرج من خراسان، ص ١٩٧؛ البواقيت و الجواهر، ج ٢، ص ٤١١؛ كنجي شافعي، البيان في اخبار صاحب الزمان، باب التاسع، ص ١٢٠؛ شمس الدين ذهبى، ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٣٨٢؛ ابن حجر عسقلاني، لسان الميزان، ج ٣، ص ٣٠٠؛ على بن برهان الدين شافعي، سيرة الحلبية في سيرة الامين و المؤمن، بيروت، مكتبة الاسلامية، ج ١، ص ١٩٢.
١٢٢. محمد باقر مجلسي، بحار الانوار، ج ٢١، ح ٥.
١٢٣. همان، باب ماورد عن الحسين، ح ١؛ كافي، ج ١، باب فى الاتنا عشر، ح ١٥-٢٠؛ الغيبة، باب ٤، ح ٧، ٢٠، ٢٧، ٣٠، ٢٥، ١٣، ٢٠، ١١؛ كمال الدين و تمام النعمة، باب ٢٤، ح ٣٤، ٢٩، ١٢، ٧٨، ٥٦، ١٠٢.

طالع